

به نام خدا

محتوای تکمیلی ادبیات فارسی

پایه نهم

برای نوبت اول

دبیرستان شهید ازدهای ۳ (دوره اول)

سال تحصیلی ۹۵-۹۴

شعر زیر از کتاب مخزن الاسرار نظامی انتخاب شده است:

مناجات

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیرتشن علمت کائنات	ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت پیوند نی	تو به کس و کس به تو مانند نی
آن چه تغیر نپذیرد تویی	وان که نمرده ست و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تو راست	ملک تعالی و تقدس تو راست
خاک به فرمان تو دارد سکون	قیه خضرا تو کنی بیستون
هر که نه گویای تو خاموش به	هر چه نه یاد تو فراموش به
آب بریز آتش بیداد را	زیرتر از خاک نشان باد را
دفتر افلاک شناسان بسوز	دیده خورشیدپرستان بدوز
تا به تو اقرار خدایی دهند	بر عدم خویش گواهی دهند
غنچه کمر بسته که ما بنده ایم	گل همه تن جان که به تو زنده ایم
روشنی عقل به جان داده ای	چاشنی دل به زبان داده ای
بنده نظامی که یکی گوی توس	در دو جهان خاک سر کوی توس
خاطرش از معرفت آباد کن	گردنش از دام غم آزاد کن

به پرسش های زیر پاسخ دهید:

۱- با راهنمایی معلم، بیت ها یا مصراع هایی را که به آیات قرآن اشاره دارند، پیدا کنید و آیات مربوط به آن ها را بنویسید.

۲- در ساختار «خورشیدپرست» دقت کنید. چند کلمه دیگر با این ویژگی در شعر بیابید.

۳- در کدام مصراع نمونه ای از باوری غلط در علوم مربوط به فضا دیده می شود؟

۴- کدام بیت به عناصر اربعه اشاره دارد؟ در باره این عناصر مطالعه و در کلاس بحث کنید.

۵- در بیت نهم، چرا شاعر از خدا می‌خواهد که کفار را مورد قهر خود قرار دهد؟

۶- در این شعر به طور ضمنی، به بعضی از نام‌ها و صفات خداوند اشاره شده است؛ با راهنمایی معلم خود آن‌ها را پیدا کنید و بنویسید.

۷- دو بیت پیدا کنید که در آن آرایه تشبیه به کار رفته باشد. مشبه و مشبه‌به را در آن‌ها تعیین کنید.

۸- شاعر در کدام بیت به یگانه پرستی خود اشاره دارد؟

۹- «خلقت ضعیف» و «هبة خضرا» هر کدام استعاره از چیست؟ توضیح دهید.

۱۰- با راهنمایی معلم، شعر را یک‌صدا در کلاس بخوانید.

حکایت زیر از بوستان سعدی انتخاب شده است:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق در حیاتش نیافت
کُله دلو کرد آن پسندیده کیش	چو خبل اندر آن بست دستار خویش
به خدمت میان بست و بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان از او عفو کرد
الا، گر جفا کردی اندیشه کن	وفا پیش گیر و کرم پیشه کن
یکی با سگی نیکویی گم نکرد	کجا گم شود خیر با نیک‌مرد؟

به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- حکایت را به دقت بخوانید و آن را به نثر بازنویسی کنید:

۲- کلمات زیر هم‌معنی کدام واژگان در شعر هستند؟

سطل: ریسمان: سرزند: ستم:

۳- مفهوم «آماده شدن برای کار» یا «قصد انجام کار» را در کدام کنایه‌ها در شعر می‌توان دید؟

۴- یک گروه اسمی که دارای وابسته پیشین باشد، در متن پیدا کنید و بنویسید.

۵- یک گروه اسمی که دارای وابسته پسین (صفت بیانی) باشد، در متن پیدا کنید و بنویسید.

۶- یک گروه اسمی که دارای وابسته پسین (مضاف‌الیه) باشد، در متن پیدا کنید و بنویسید.

کلیله و دمنه

اصل این کتاب هندی است که در دوران ساسانیان به فارسی آن روزگار ترجمه شده است. «کلیله و دمنه» کتاب پند میزی است که در آن حکایت‌های گوناگونی، بیشتر از زبان حیوانات، نقل شده است. نام این کتاب، از نام دو شغال، با نام‌های «کلیله» و «دمنه» گرفته شده است. بخش بزرگی از کتاب اختصاص به داستان این دو شغال دارد. اصل داستان‌های آن مربوط به هند و در حدود سال‌های ۱۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد است.

گویند که این کتاب به فرمان «خسرو انوشیروان» و به دست طیبی به نام «برزویه»، به زبان فارسی پهلوی ترجمه شده است که اکنون این ترجمه در دسترس نیست. پس از اسلام شخصی به نام «روزبه پسر دادبه» آن را به عربی ترجمه کرد. این ترجمه عربی، بعدها، به زبان‌های فارسی، یونانی، اسپانیایی، روسی و آلمانی ترجمه شد.

در قرن ششم هجری یکی از دبیران (کاتبان) دربار غزنوی، به نام «نصرالله منشی» ترجمه عربی را به فارسی برگرداند. این ترجمه، ترجمه‌ای آزاد است و نصرالله منشی هر جا که لازم دانسته، بیت‌ها و ضرب‌المثل‌های بسیاری از خود و دیگران در آن آورده است. آن چه اکنون در بین فارسی‌زبانان به عنوان کلیله و دمنه شناخته می‌شود، همین ترجمه است.

آورده‌اند که به فلان شهر درختی بود و در زیر درخت سوراخ موش و نزدیک آن گریه‌ای خانه داشت و صیادان آن جا بسیار آمدند. روزی صیاد دام بنهاد، گریه در دام افتاد و بماند و موش به طلب طعمه از سوراخ بیرون رفت. به هر جانب برای احتیاط چشم می‌انداخت. ناگاه نظر بر گریه افکند. چون گریه را بسته دید، شاد گشت. در این میان از پس نگریست، راسری از جهت او کمین کرده بود؛ سوی درخت التفاتی نمود؛ بومی قصد او داشت. بترسید و اندیشید که اگر بازگردم، راسر در من آویزد؛ و اگر بر جای قرار گیرم، بوم فرود آید؛ و اگر پیش‌تر روم، گریه بر راه است. با خود گفت در بلاها باز است و انواع آفت به من محیط و راه مخوف؛ و با این همه دل از خود نشاید برد. هیچ پناهی مرا به از سایه عقل و هیچ کس دست‌گیرتر از سالار خرد نیست و قوی‌رای به هیچ حال دهشت را به خود راه ندهد. و مرا هیچ تدبیر موافق‌تر از صلح گریه نیست که در عین بلا مانده است و بی معونت من از آن خلاص نتواند یافت و شاید بود که سخن من به گوش خرد استماع نماید و بر صدق گفتار من وقوف یابد و هر دو را به برکات راستی و یمن وفاق، نجاتی حاصل آید. پس نزدیک گریه رفت و پرسید که حال چیست؟ گفت: «مقرون به ابواب بلا و مشقت».

موش گفت: «هرگز هیچ شونده‌ای از من جز راست؟ و من همیشه به غم تو شاد بودم و ناکامی تو را عین شادکامی خود شمردم؛ لکن امروز شریک توام در بلا؛ و خلاص خویش در آن می‌پندارم که بر خلاص تو مشتمل است؛ بدان سبب مهربان گشتم. و بر خرد تو پوسیده نیست که من راست می‌گویم؛ و نیز راسر را بر اثر من و بوم را بر بالای درخت می‌توان دید و هر دو قصد من دارند و دشمنان تو هستند و هر گاه که به تو نزدیک شوم، طمع ایشان از من منقطع گردد. اکنون مرا ایمن گردان تا به تو پیوندم و غرض من به حصول رسد و بندهای تو همه ببرم و فرج یابی. این ملاطفت از من بپذیر و در این کار تأخیر منمائی که عاقل در مهمات توقف جایز نشمرد».

چون گریه سخن موش بشنود، شاد شد و گفت: «سخن تو به حق می‌ماند و من این مصالحت می‌پذیرم و امید می‌دارم که هر دو جانب را به یمن آن خلاص پیدا آید».

موش گفت: «من چون به تو پیوستم، باید که ترحیمی تمام و اجلائی به سزا رود تا قاصدان من به مشاهده آن، ناامید بازگردند و من با فراغت و مسرت بندهای تو ببرم.» گفت: «چنین کنم.» آنکه موش پیش تر آمد. گربه او را گرم پهرسید و راسو و بوم هر دو نومید برفتند و موش به آهستگی بندها بریدن گرفت. گربه گفت: «زود ملول شدی و اعتماد من در کرم عهد تو به خلاف این بود. چون بر حاجت خویش پیروز آمدی، مگر نیت بذل کردی و در انجامز وعد مدافعت می اندیشی. بدان که سوگند دروغ قواعد عمر و اساس زندگانی، زود باخلل کند.» موش گفت:

«هر کس که در وفای تو سوگند بشکند پشت و دلش به زخم حوادث شکسته باد

من بدان چه قبول کرده‌ام، قیام می‌نمایم و در صیانت ذات مبالغت جایز می‌شمرم؛ تمامی بندهای تو می‌برم و یک عقده را برای گربه جان خود گوش می‌دارم تا به وقتی برم که تو را از قصد من، فریضه‌تر کاری باشد و بدان نپردازی که به من رنجی رسانی.»

و هم بر این جمله موش بندها ببرید و یکی که عمده بود، بگذاشت و آن شب بی‌دند. چندان که سیمرغ سحرگاه در افق مشرق پروازی کرد و بال نورگستر خود را بر اطراف عالم پوشانید، صیاد از دور پدید آمد. موش گفت: «وقت آن است که باقی ضیمان خود به ادا رسانم.» و آن عقده ببرید. گربه پای کشان بر سر درخت رفت و موش در سوراخ خزید و صیاد، پای دام گسسته و نومید بازگشت.

به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- موش با خود چه فکر کرد که مجبور شد به گربه پیشنهاد مصالحه بدهد؟

۲- مفهوم عبارات زیر را به نثر ساده و روان بنویسید:

«هیچ پناهی مرا به از سایه عقل و هیچ کس دست گیرتر از سالار خرد نیست و قوی‌رای به هیچ حال دهشت را به خود راه ندهد.»

«خلاص خویش در آن می‌پندارم که بر خلاص تو مشتمل است؛ بدان سبب مهربان گشته‌ام.»

۳- موش و گربه برای فریب دشمنان مشترک خود چه قراری گذاشتند؟ سخنانشان را بنویسید.

۴- کدام رفتار موش باعث شد که گربه به صداقت او شک کند؟

۵- موش برای احتیاط در کار خود چه کرد؟

۶- هم خانواده «محیط» و «قصد» را از متن پیدا کنید و بنویسید.

۷- معنی واژگان زیر را از کتاب‌های لغت بیابید و بنویسید: (در کتاب‌های لغت ممکن است چند معنی برای یک کلمه یافت شود؛ شما آن را انتخاب کنید که با عبارت متن مناسب‌تری داشته باشد.)

التفات:	دهشت:	معونت:	یمن:
مقرون:	مهمات:	ترجیب:	اجلال:
صیانت ذات:	انجاز وعد:	مبالغت:	فریضه‌تر:

شعر زیر از بوستان سعدی انتخاب شده است:

در تواضع

ز خاک آفریدت خداوند پاک	پس ای بنده، افتادگی کن چو خاک
حریص و جهان‌سوز و سرکش مباش	ز خاک آفریدندت آتش مباش
چو گردن کشید آتش هولناک	به بیچارگی تن بینداخت خاک
چو آن سرفرازی نمود، این کمی	از آن دیو کردند، از این آدمی

حکایت در این معنی

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم؟	گر او هست حقاً که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به جایی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کاو پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد

به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- در شعر هم‌معنی «تواضع» کدام کلمه است؟

۲- در مصراع نخست بیت چهارم، «آن» و «این» به چه اشاره می‌کند؟

۳- در باور گذشتگان مروارید چگونه در صدف به وجود می‌آمد؟ در باره آن تحقیق و پرس‌وجو کنید و تفاوت آن را با واقعیت علمی آن بنویسید.

۴- «در نیستی کوفت» کنایه از چه مفهومی است؟

۵- فروتنی قطره باران، چه تفسیری در وضعیت او به وجود آورد؟

۶- از مصدر «رسانیدن» مضارع اخباری، و التزامی، دوم شخص جمع بسازید.

«منطق الطیر»، منظومه بسیار زیبای عارفانه داستانی، سروده «فریدالدین عطار نیشابوری» است. این کتاب داستان پرندگان را بیان می‌کند که تصمیم می‌گیرند برای دیدار بزرگ و سرور خود «سیمرغ» که در «کوه قاف» ساکن است، به حرکت درآیند. در این میان، «دهد» که یک بار این مسیر را پیموده و به دیدار سرور خویش نایل آمده، به عنوان راهنما، در باره مشکلات و آسیب‌های راه برای دیگر پرندگان سخن می‌گوید. بعضی از پرندگان پس از دریافتن سختی‌ها، بهانه می‌آورند تا به گونه‌ای از رفتن به این سفر خطرناک بگریزند. دهد بهانه‌جویی‌های ایشان را پاسخ می‌دهد و به سفر ترغیبشان می‌کند. شعر زیر، قسمتی از مناظره بط و دهد است.

حکایت بط

در میان جمع، با خیر الثیاب
کس ز من یک پاک‌روتر پاک‌تر
نیست باقی در کراماتم شکی
دایم هم جامه و هم جای پاک
زان که زاد و بود من در آب بود
شستم از دل کآب همدم داشتم
من به خشکی چون توانم یافت کام؟
از میان آب چون گیرم کنار؟
این چنین از آب نتوان شست دست
زانکه با سیمرغ نتوانم پرید
کی تواند یافت از سیمرغ کام؟
گیرد جانت آب چون آتش شده
قطره‌ای آب آمد و آبت ببرد
گر تو بس ناشسته‌روی آب جوی
روی هر ناشسته‌روی دیدت

بط به صد پاکی برون آمد ز آب
گفت در هر دو جهان ندهد خبر
همچو من بر آب چون استد یکی؟
زاهد مرغان منم با رای پاک
من نیام در جهان بی آب سود
گر چه در دل عالمی غم داشتم
آب در جوی من است اینجا مدام
چون مرا با آب افتاده‌ست کار
زنده از آب است دایم هر چه هست
من ره وادی کجا دانم بُرید
آن که باشد قلّه آبش تمام
دهدش گفت ای به آبی خوش‌شده
در میان آب خوش خوابت ببرد
آب هست از بهر هر ناشسته‌روی
چند باشد همچو آب روشنست

به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- بط یا مرغابی به داشتن چه ویژگی‌هایی می‌نازد؟

حکایت زیر از گلستان سعدی انتخاب شده است:

بازرگانی را دیدم که صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتگار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش برد. همه شب دیده بر هم نیست از سخنان پریشان گفتن که فلان انبازم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این قبالة فلان زمین است و فلان مال را فلان کس ضمین. گاه گفتی: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتی: نه، که دریای مغرب مشوش است. سعدیا، سفری دیگرم در پیش است، اگر کرده شود، بقیت عمر به گوشه‌ای بنشینم. گفتم: آن کدام سفر است؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم عظیم قیمتی دارد و از آن جا کاسه چینی به روم آورم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و بُرد یمانی به یارس و از آن پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم. انصاف. از این ماخلولیا چندان فروگفت که بیش طاقت گفتنش نمآید. گفت: ای سعدی، تو هم سخنی بگوی از آن‌ها که دیده‌ای و شنیده‌ای. گفتم:

آن شنیدستی که روزی تاجری	در بیابانی بیفتاد از ستور
گفت: چشم تنگ دنیا دار را	یا قناعت پر کند یا خاک گور

به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- در باره آرایه ادبی سجع مطالعه کنید و حاصل دریافت‌های خود را در کلاس ارائه دهید.

۲- معنی ماخلولیا یا مالیخولیا را از فرهنگ‌های لغت بیابید و بنویسید.

۳- حکایت سعدی چه چیزی را سرزنش می‌کند؟

۴- یک فعل زمان آینده در متن پیدا کنید و در باره ساخت آن توضیح دهید.

۵- تفاوت‌های معنایی واژگان هم‌آوای متن را بررسی کنید.

۶- به نظر شما ویژگی‌های اخلاقی بازرگان حکایت سعدی چیست؟

۲- بررسی کنید «خیرالثیاب» با چه موضوعی ارتباط دارد؟

۳- کدام بیت به «مِنْ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ» اشاره می‌کند؟

۴- در باره کاربردهای معنایی «آب» در بیت زیر در کلاس گفت‌وگو کنید.

در میان آب خوش خوابت ببرد قطره‌ای آب آمد و آبت ببرد

۵- مفهوم کنایی مصراع «آب در جوی من است این جا مدام» چیست؟

۶- بهانه اصلی بط برای نیامدن به سفر چیست؟ کدام بیت این مطلب را نشان می‌دهد؟

۷- وحشت بط از چیست؟ بیت مربوط به آن را بنویسید.

۸- منظور هدهد از «ناشته‌روی» کیست؟

۹- به نظر شما هدهد و بط، هر کدام نماد چه نوع آدم‌هایی می‌توانند باشند؟

حکایت زیر از گلستان سعدی انتخاب شده است:

بازرگانی را دیدم که صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتگار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش برد. همه شب دیده بر هم نیست از سخنان پریشان گفتن که فلان انبازم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این قباله فلان زمین است و فلان مال را فلان کس ضمین. گاه گفتی: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتی: نه، که دریای مغرب مشوش است. سعدیا، سفری دیگرم در پیش است، اگر کرده شود، بقیت عمر به گوشه‌ای بنشینم. گفتم: آن کدام سفر است؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم عظیم قیمتی دارد و از آن جا کاسه چینی به روم آورم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و بُرد یمانی به پارس و از آن پس ترک تجارت کنم و به دگانی بنشینم. انصاف، از این ماخلولیا چندان فروگفت که بیش طاقت گفتنش نمآید. گفت: ای سعدی، تو هم سخنی بگوی از آن‌ها که دیده‌ای و شنیده‌ای. گفتم:

در بیابانی بیفتاد از ستور

آن شنیدستی که روزی تاجری

یا قناعت بر کند یا خاک گور

گفت: چشم تنگ دنیا دار را

به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- در باره آرایه ادبی سجع مطالعه کنید و حاصل دریافت‌های خود را در کلاس ارائه دهید.

۲- معنی ماخلولیا یا مالیخولیا را از فرهنگ‌های لغت بیابید و بنویسید.

۳- حکایت سعدی چه چیزی را سرزنش می‌کند؟

۴- یک فعل زمان آینده در متن پیدا کنید و در باره ساخت آن توضیح دهید.

۵- تفاوت‌های معنایی واژگان هم‌آوای متن را بررسی کنید.

۶- به نظر شما ویژگی‌های اخلاقی بازرگان حکایت سعدی چیست؟

حکایتی از بهارستان جامی

طاووس و زاغ

طاووسی و زاغی در صحن باغی فراهم رسیدند و عیب و هنر یکدیگر را دیدند. طاووس با زاغ گفت: «این موزه سرخ که در پای توست، لایق اطلس زرکش و دیبای منقش من است. همانا که آن وقت که از شب تاریک عدم، به روز روشن وجود می آمده ایم، در پوشیدن موزه غلط کرده ایم. من موزه کیخسرو سیاه تو را پوشیده ام و تو موزه ادیم سرخ مرا.» زاغ گفت: «حال بر خلاف این است؛ اگر خطایی رفته است، در پوشش های دیگر رفته است. باقی خلعت های تو مناسب موزه من است؛ غالباً در آن خواب آلودگی، تو سر از گریبان من برزده ای و من سر از گریبان تو.»

در آن نزدیکی کشفی سر در خود فرو برده بود و آن مجادله و مقاوله را می شنود. سر برآورد که: «ای یاران عزیز و دوستان صاحب تمیز، این مجادله های بی حاصل را بگذارید و از این گفت و گوی بیهوده دست بدارید. خدای تعالی، همه چیز را به یک کس نداده. هیچ کس نیست که وی را خاصه ای داده که دیگران را نداده است و در وی خاصیتی نهاده که در دیگران نهاده، هر کس را به داده خود خرسند باید بود و به یافته خشنود.»

به پرسش های زیر پاسخ دهید:

۱- حکایت را بخوانید و آن را به فارسی روان بازنویسی کنید.

۲- سه جفت واژه متضاد در متن بیابید و بنویسید.

۳- دو جفت واژه مترادف در متن بیابید و بنویسید.

۴- ویژگی های نوشتاری این حکایت را بررسی کنید و بگویید با کدام یک از متن های پیشین شباهت بیشتری دارد؟ دلایل گفته خود را به روشنی بیان کنید.

۵- «اطلس زرکش» و «دیبای منقش» استعاره از چیست؟

۶- سه ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه) و سه ترکیب وصفی (موصوف و صفت) از متن بیابید و بنویسید.



بخشی از دیباچه گلستان

یک شب تأمل ایام گذشته می کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می خوردم و سنگِ سراجۀ دل به الماس آب دیده می سُنتم و این بیت ها مناسب حال خود می گفتم:

هر دم از عمر می رود نفسی	چون نگه می کنم نمائند بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روز دریایی
خوابِ نوشین بامداد رحیل	باز دارد پیاده را ز سبیل
هر که آمد عمارتی نو ساخت	رفت و منزل به دیگری پرداخت
و آن دگر پخت همچنان هوسی	وین عمارت به سر بُرد کسی
یارِ ناپایدار دوست مدار	دوستی را نشاید این غدار
نیک و بد چون همی بیاید مرد	خُشک آن کس که گویِ نیکی برد
برگِ عیشی به گور خویش فرست	کس نیارد ز پس، ز پیش فرست

بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم که دامن صحبت فراهم چینم و دفتر از گفته های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم.

زبان بریده به کُنجی نشسته صُم بُکُم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

به پرسش های زیر پاسخ دهید:

۱- منظور سعدی از «یار ناپایدار» کیست؟ چرا شایسته دوستی نیست؟

۲- به نظر شما منظور از «هوس پختن» در بیت پنجم چیست؟

۳- استدلال سعدی در تشویق مخاطب به کار نیک چیست؟ بیت مربوط به آن را بنویسید.

۴- در باره «سفر» در روزگاران کهن و تفاوت آن با امروز، پرس و جو یا مطالعه ای کنید و در کلاس در باره آن بحث نمایید.

۵- با مراجعه به کتاب های لغت، در باره معانی مختلف فعل «پرداخت» تحقیق کنید.

۶- در باره آرایه ادبی موجود در «سنگ سراجۀ دل» و «الماس آب دیده» در کلاس گفت و گو کنید.

۷- «صُم بُکُم» یعنی چه و با چه موضوعی مرتبط است؟ بنویسید.